

فهرست مطالب کتاب خفی علایی (قسمت سوم)

۵۷ باب هشتم / اندر خواب و بیداری
۵۷ توضیحات:
۵۹ باب نهم / در حرکت و سکون
۶۰ توضیحات:
۶۱ بابونه ، بابونج - Camomile
۶۲ شوید ، شبت - Dill
۶۲ زالزالک ، گوجه وحشی ، زعرور - Hawthorn
۶۴ باب دهم / در تدبیر استفراغ به داروی مسهل
۶۶ توضیحات:
۶۶ شعرای یمانی - Dog Star
۷۰ ریحان سبز ، جرجیر ، سپندان - Garden Cress
۷۴ باب یازدهم / در تدبیر استفراغ به داروی "قی" (Vomiting)
۷۴ و داروهای "قی" آنچه بی خطرست اینست:
۷۵ توضیحات:
۷۵ شیر خشت - Sesamum
۷۶ تکمید - Formentation
۷۷ بورات - Boracit
۷۸ جوزالقی - Nux Vomica
۷۹ باب دوازدهم / در تدبیر فصد و حجامت (۱)
۸۳ توضیحات:
۸۴ ذات الجنب ، پلورزی - Pleurisy
۸۸ مامیثا - Scabious
۸۹ بادکش ، حجامت فرنگی Cupping

باب هشتم / اندر خواب و بیداری

بهترین وقتی خواب را آن وقت بود که طعام از فم معده فرو گذشته بود و در قعر معده افتاده و قوت هاضمه معده بر آن، تصرفی تمام کرده ، و به معده خالی، خفتن زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را لاغر گرداند. و خواب روز، " رطوبت " (۱) و " نزله " آرد، خصوصا در زمستان ، و رنگ روی را تپاه و تن را سست کند و کسلانی و سقوط شهوت آرد ، و زیان کارترین چیزی خداوند مزاج سرد را بسیار خفتن است ، و کسانی که به روز، بسیار خفتن عادت کرده باشند، بتدریج از آن عادت باز باید گشت، و خواب روز بجای خواب شب نه ایستد (۲) و روی را زرد کند.

و وقت خفتن نخست بر پهلوی راست باید خفت یک زمان، پس بر پهلوی چپ گردیدن ، و شکم را گرم باید داشت و چیزی گرم چون " سمور " (۳) یا مانند آن بر شکم باید پوشند ، و اگر بر شکم خسبد، صواب باشد تا حرارت جمع شود و طعام را نیک هضم کند ، و به پشت باز خفتن سخت زیان دارد از بهر آنکه فضله های (۴) دماغی که منفذ (۵) از سوی پیش است چون بینی و کام، از سوی سر، میل کند به سینه و عصب ها فرود آید. " نزله " و " سل " ز " درد عصب ها " و " فالج " و " درد پشت " (۶) تولد کند، و آنچه در دماغ بماند " کابوس " (۷) و " صرع " و " سکت " تولد کند.

و بیخوابی و شب ناخفتن، گوهر (۸) دماغ را کم (۹) کند و طعام و شراب، ناگواریده و خام بماند، و قوت را ساقط کند ، و خواب بامداد زیان دارد، به حکم آنکه در شب غذا هضم یافته باشد و معده خالی مانده ، همچنان باشد که کسی بر گرسنگی بخسبد.

و آوازهای پیوسته و هموار که معتدل باشد، و آواز آب و آواز آسیا که سخت نزدیک باشد (۱۰)، خواب آرد (۱۱) و ماندگی (۱۲) و رنج ببرد ، و مالیدن بسیار و شراب ممزوج خواب آرد.

و کسانی را که از بی خوابی رنج باشد، بگذارند (۱۳) که تکیه زنند و چشم فراز کنند و از اندک مایه غنودگی که باشد باز دارند، تا مانده (خسته) شود و پیش او جماعتی بنشینند و سمرها (سمر افسانه، حکایت) گویند و کتاب خوانند، تا ملول شود، پس ناگاه از پیش او برخیزند و چراغ بردارند، در حال بخسبد.

توضیحات:

۱ - " مر " : بیماری های رطوبتی " ، مج (۱) و " کا " : بیماری های رطوبی " .

۲ - در " مر " ، " ننشیند " و در " کا " ، " بایستد " آمده است.

۳ - منظور پوشش با پوست سمور است.

۴ - فضله: ماخوذ از تازی پس مانده از هر چیزی و هر چیز زائد و شاخه هائی که میوه آنها را چیده باشند و بول و براز و غایط و سرگین ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ۰ در نسخه "مر"، "فضلات" آمده است.

۵ - منفذ: ماخوذ از تازی، جای در گذشتن و جای جاری شدن و راه و معبر و سوراخ و مخرج (ناظم الاطباء) ۰
سوراخ، روزنه، راه نفوذ ۰ Pore Orifice

۶ - یا درد کمر و در اصطلاح طبی، Pain in the back . Lumbago (شلیمر) ۰

۷ - کابوس : حالتی که به شخص خوابیده دست دهد و او پندارد که شخص یا شیئی سنگین بر سینه او افتاده و او را میفشارد. در نتیجه نفس خوابیده تنگ شود و خواهد که حرکت کند و فریاد نماید اما نتواند ۰۰۰ (معین) Nightmare، (شلیمر) ۰ همان است که میان خواص و عوام به "بختک" مشهور می باشد.

۸ - گوهر دماغ: جوهر، اصل دماغ است. بمانند گوهر تن، و گوهر دل که به معنای حقیقت و میان قلب (با اقتباس از لغت نامه دهخدا) ۰

۹ - در "مر": "تباه" و در "کا": "کمتر" ۰

۱۰ - در سایر نسخه ها، "نباشد" آمده است.

۱۱ - آواز آسیا یا صدای آسیا و صدای آب و نقالی و قوالی در طب قدیم برای درمان بیماری های روانی معمول بوده ، از کسانی که در درمان بیماران این قبیل درمانها را بکار برده است "رازی" طبیب بزرگ ایرانی بود (رجوع شود به تاریخ طب در ایران، جلد دوم) ۰

۱۲ - خستگی، ناتوانی ۰ Lassitude Fatigue

۱۳ - در مج (۱) و "کا"، آمده است: "نگذارند" ۰

باب نهم / در حرکت و سکون

بدانکه حرارت غریزی از سبب های اندرونی و بیرونی اثرها می پذیرد و اندک اندک به تحلیل، خرج میشود، حاجت است بدان که عوض آن باز آرند و آنرا مدتی (۱) دهند هم از گوهر آن ، و هر حرارتی که از اندرون یا بیرون به تن رسد به همه غریبست و از گوهر آن نیست ، و حرارتی که مدد آنرا شاید و از گوهر آن است (۲)، حرارتی است که از حرکت اندام ها خیزد از بهر آنکه مردم چون حرکت کنند، اندام های (۳) او گرم شود و حرارت غریزی (۴) برافروزد و مددی یابد هم از گوهر خویش و این حرکت را ریاضت (ورزش) گویند.

و اصل بزرگ اندر تدبیر حفظ صحت، ریاضت است از بهر آنکه ریاضت حرارت غریزی را برافروزد و فضله که هر روز در تن بماند آنرا به تحلیل دفع کند ، و بهترین وقتی ریاضت را آنوقت باشد که طعام هضم شده و طبع اجابت کرده و روده از فضله های طعام خالی گشته باشد.

و نخست که تدبیر ریاضت خواهد کرد، بفرماید تا وی را بمالند، مالیدنی نرم، و به تدریج سخت تر می مالند تا آخر سخت بمالند، پس به ریاضت مشغول گردد ، و چون از ریاضت فارغ شود دیگر باره ویرا بمالند، مالیدنی نرم، و در میان این مالیدن دوم، چندبار اندام های خویش بکشد (۵) و عصب ها دراز کند و نفس باز گیرد، چندانکه تواند، تا فضله ها که به ریاضت دفع نشده، بدین طریق دفع گردد.

و مدت ریاضت، چندان باید که رنگ روی افروخته گردد و حرکت به نشاط تواند کرد، و هرگه که ماندگی پدید خواهد آمدن و عرق آمدن گیرد از ریاضت باز ایستد ، و ریاضت بر گرسنگی زیان دارد.

و انواع ماندگی ها (۶) که از ریاضت و غیر ریاضت پدید آید سه نوع است: "قروحی" (۷) و "تمددی" (۸) و "ورمی" (۹). گروهی گفته اند نوعی دیگر هست که آنرا "قشفی" (۱۰) گویند.

اما قروحی: ماندگی باشد که اگر دست فرو نهند یا حرکتی کنند، المی یابد، چنانکه از "قروح" یابند و سبب فضله ای باشد رقیق و بسیار حرارت قوی که اندام ها گرم کند و گوشت و پیه بگدازد و در فراخی (۱۱) پوست پراکنده کند ، و اگر این فضله بسیار تر باشد سرما اندر پشت می یابد ، و اگر سخت بسیار باشد "لرزه" و "تب" تولد کند.

علاج - در " آب زن" (۱۲) نشستن ، و مالیدن نرم و به روغن های گشاینده (Opener) چون روغن بابونه (۱۳) و روغن شیت (۱۴) و روغن خطمی (خطمی > Marsmallon شلیمر) ، و " گرمابه فاتر" (۱۵) ، و طعام لطیف باید چون فروج (۱۶) که به آب غوره (۱۷) و کشک جو (۱۸) پخته باشند و چون قلیه کدو و اسفاناخ و ماش مقشر (ماش پوست کنده) .

اما تمددی: چنان باشد که مردم پندارند که اندام های او کشیده است و امتلاء و حرارتی همی یابد اندر رگ ها و پندها و حرکت دشوار تواند کرد، و سبب آن فضله باشد که اندر عضله ها (۱۹).

علاج آن، گرمابه و " آب زن" و دیگر علاج ها که در قروچی یاد کرده آمد. و اگر این ماندگی نه از ریاضت باشد، از استفراغ چاره نبود.

و اما ورمی (۲۰): نوعی است که تن گرم باشد و رگ ها و عضله ها ممتلی (۲۱) بود، و اگر دست بر وی نهند المی یابند، چنانکه عضوی بر آماسیده (ورم کرده) باشد و سبب این همچون سبب تمددی بود.

و علاج آن، به سه چیز تمام شود: "امتلاء" (۲۲) را به استفراغ و کم خوردن زائل کنند ، و " حرارت" به شربت های خنک تسکین دهند ، و " امتلاء عضله ها" و " الم" به گرمابه و آب زن و آسایش و مالیدن به روغن ها علاج کنند.

و ماندگی قشقی (۲۳): چنان باشد که مردم پندارند که در اندام های او خشک است و سبب آن رنجی باشد که عرق بسیار کند، یا در هوای سخت گرم و سفر و رنج و روزه و کم خوردن اتفاق افتاده باشد.

علاج آن، آب زن و گرمابه ، و به روغن مالیدن ، و شربت ها ، کشکاب (۲۴) و روغن بادام و شکر و لعاب اسبغول (۲۵) و طعام فروج در کشکاب پخته ، و مانند آن. و هو اعلم و احکم.

توضیحات:

۱ - در سایر نسخه ها، " مددی" آمده است.

۲ - در مج (۱) و " کا"، پس از " گوهر آن است" آمده است: "جز حرارتی نیست" .

۳ - اندام: بدن و تن و عضو آدمی و جسم و کالبد و قد و قامت ...
Member Body, Grgan .

۴ - در " مر"، پس از غریزی، " از آن حرارت" آمده است.

۵ - گشادن: گشودن و باز کردن و کشاندن (ناظم الاطباء) ، بازکردن و گشودن (معین) . در اینجا مقصود ، مالش، ماساژ مالیدن یا مشت و مال Friction Rubbing است.

۶ - تعب ها و ناتوانی ها و خستگی ها و رنج ها، مشقت ها، سختی ها. در حاشیه مج (۱)، " انواع ماندگی ها که از ریاضت پدید آید" آمده است.

۷ - ریشی، قرحه ای، زخم . Ulcer

۸ - کشیدگی و خمیازه (ناظم الاطباء) ، کشش و تمديد Tension - Elongation) آريانپور) ، کشيده شدن، دراز شدن، دراز کشيدن، تمدد اعصاب (معين) • تمددی منسوب به تمدد است.

۹ - بر اثر ورم و آماس (ورمی، آماسی) •

۱۰ - قشف [به فتح قاف و شين]: پليدی و چركینی پوست و كهنگی هيئت ••• (ناظم الاطباء) ، قشف، پليدی پوست و كهنگی هيأت (اقرب الموارد، منتهی الارب) ، بدی حال و تنگی زیست با آنکه به غسل آوردن و شستن تن و نفس خود را پاک و صاف کرده باشد (از اقرب الموارد، منتهی الارب) ••• (تمام از لغت نامه دهخدا) •

۱۱ - در ساير نسخه ها، " اندر نواحی " آمده است.

۱۲ - حمام دستی، وان، آبشنگ ••• (فرهنگ معين) ، ظرف بزرگ فلزی یا چوبی که در آن آب خالص و یا مخلوط با بعضی دواها ریزند و چون شخص در آن نشیند تا بالای ناف ویرا آب فرو گیرد و حوض کوچک (ناظم الاطباء) • در درمان های قدیم از آبن بسیار سخن رفته است.

۱۳ - بابونه: بابونج به فارسی بابونه گویند ••• (تحفه) ، بابونه: گیاه معطری که گل آنرا در طب استعمال میکنند ••• و یک قسم آن که بابونه یک چشم باشد به تازی اقحوان گویند (ناظم الاطباء) ، بابونه گاوی، بابونه زرد، بابونه بی بو، بابونه کوتول، بابونه دو رگ، بابونه زیبا، بابونه دشتی (گل گلاب) ، بابونه شیرازی Camomile و Chamomile ، بابونه گاوی Featherfew (شليم—ر) Matricaria ، (گل گلاب) بابونه بی بو: M. Inodore ، بابونه گاوی : M. Camomilla (گل گلاب) (برای اطلاع بیشتر به کتاب بسیار ارزنده " گیاه" تالیف مرحوم دکتر حسین گل گلاب مراجعه شود) •



بابونه ، بابونج - Camomile

۱۴ - شبت شوید شویت Anethum و (Dill شلیمر) و Anet و Dill Dill - seed - (واژه نامه گیاهی) .



شوید ، شبت - Dill

۱۵ - آب آرمیده و فرو نشسته از جوشش (ناظم الاطباء) ، آب ولرم یا نیم گرم در اصطلاح کنونی.

۱۶ - فروج، عربی چوزه ماکیان خواه نر باشد و یا ماده ، جمع: فراریج. چوزه: بچه ماکیان و جز آن ... (ناظم الاطباء) ، جوجه بروزن جوژه است که بچه ماکیان باشد (برهان قاطع) ، جوجه: بچه ماکیان، بچه مرغ ، بچه هر پرنده که تازه از تخم در آمده باشد ... جوژه و چوزه و چوزه و جوژک و جوژگ، جوجگان جمع (عمید) Chicken

۱۷ - در برخی از نسخه ها، پس از " غوره " ، کلمه " نلک " آمده است. نلک: زعرور و زالزالک و درخت زعرور (ناظم الاطباء) ، زعرور: گوچه وحشی، زالزالک (گل گلاب) ، زالزالک (Wild Plum آریانپور) Kind of Plum (حییم) .



زالزالک ، گوچه وحشی ، زعرور - Hawthorn

در حاشیه نسخه " کا " آمده: نلک بالکسر و با ضم هم گفته شده نام میوه و بعضی گفته اند مارکنار

(مارگیا، مارگیا، مارچوبه، مارشوبه، هلیون ۰۰۰ از تحفه و برهان و ناظم الاطباء و لغت نامه دهخدا) ، نلک: [به کسر و فتح نون] ۰۰۰ آلوچه کوهی، زعرور، آلوچه سگک (معین) ، نلک: زالزالک، کیالک، کوچ، ویش ولک، زعرورالادویه، زالزالک گل، ترشه ولیک، سرخ ولیک ، حفچه، الشوکه الحاده، ولیک، گوجه وحشی White Thorn Hawthorn Wild damson - (واژه نامه گیاهی) *

۱۸ - کشک: (به فتح اول و سکون ثانی و کاف) دوغ خشک شده باشد و به ترکی قروت خوانند و بعضی گویند نان خورشی است که آنرا از ماست می پزند و بعضی گویند طعامی باشد معروف که آنرا از آرد گندم و آرد جو و شیر گوسفند درست می کنند و یک قسم از آنرا گوشت و گندم نیز داخل می سازند و مانند هریسه میخورند ۰۰۰ (برهان قاطع) ، کشک: دردی ماست یا دوغ که پس از جوشانیدن خشک کنند. قروت، پینو و پینوک و رخمین و ریخبین و کشخ و کنخ هم گفته شده (عمید) (Dried Whey ، حییم و آریانپور) *

۱۹ - در " مر " ، " اعضاء " آمده است.

۲۰ - در بعضی نسخه ها، " ماندگی ورمی " آمده است.

۲۱ - ممتلی مملو، پر، لبریز ۰ Replete Full

۲۲ - امتلاء: پری، سیری) Surfeit Fullness (آریانپور و حییم) *

۲۳ - " قشف " را پیش از این توضیح داده ایم. در حاشیه نسخه چاپی " کا " آمده: "القشف محرکه شده الجلد و خشوته و رجل متقشف ای تارک للنظافه و الرفه" (از بحرالجمواهر) که مفاد و ترجمه آن چنین است: قشف تحریک کننده و سختی (صلابت) پوست و در شتی (خشونت یا زبری یا ناهمواری) جلد است و مرد متقشف یا تارک (ترک کننده) نظافت (پاکی) و تن آسانی است. در بحرالجمواهر " النظافه " آمده است که صحیح میباشد و نویسنده حاشیه " کا " ناصحیح کتابت کرده است.

رفه ۰۰۰ فراخ و آسان شدن زندگانی و رسیدن به نعمت و فراخی روزی (ناظم الاطباء) ، فراخ شدن زندگانی (از اقرب الموارد) (تمام از لغت نامه دهخدا): رفه و رفوه: تن آسانی من باب فتح الترفیه آسان گردانیدن کار (بحرالجمواهر) *

۲۴ - کشکاب: بروزن مهتاب " آش جو " را گویند که به جهت بیمار پزند کشکا و به سکون واو بر وزن مهتاب و معنی آش جو را گویند. (برهان قاطع) ، کشکاب: آب جو و ماءالشعیر و کشک با آب سائیده که نان در آن ترید کرده خورند. (ناظم الاطباء) ، کشکاب (Ptisan, Barley - Water آریانپور و حییم) *

۲۵ - اسبغول: اسفرزه و بزرقطونا.

باب دهم / در تدبیر استفراغ به داروی مسهل

باید دانست که مردم تندرست و کودک را و پیر را و مردم خشک اندام و لاغر را و کسی را که گوشت عضله های شکم او اندک بود و کسی را که قوت ضعیف باشد و کسی که معده یا دل او ضعیف بود و کسی که عضله های زبان ضعیف بود، و این کسی باشد که در سخن به جای حرف " سین " ، " تا " گوید، و کسی که خون در تن او بسیارتر از دیگر خلطها باشد، این چندین گروه را داروی مسهل نشاید خورد، خاصه در فصل گرما و فصل سرما. و در فصل گرما، پیش از بر آمدن شعری (۱) به بیست روز، و پس از بر آمدن، هیچکس را نه دارو شاید داد و نه مسهل و نه فصد و حجامت باید کرد، مگر ضرورتی بود سخت، فصد کنند، و شرطهای تسکین و احتیاط بجای آرند، و مباشرت (جماع) نیز نباید کرد، خاصه در ایام " باحور " (۲)، و اول " باحور " نوزدهم " تموز " (۳) باشد.

و کسی را که شادی بزرگ یا غمی بزرگ یا مهمی وانديشه بزرگ دارد، نشاید دارو خوردن، و بسیار خوردن داروی مسهل عادت ناپسندیده است، تن را ضعیف کند، و کسی که در دارو خوردن آزموده نباشد، طیب نشاید که او را داروی مسهل دهد، و صواب آن باشد که به غذای اندک و لطیف تدبیر او کند، و اگر چاره نبود، داروی لطیف دهد، و مردم خشک مزاج را دارویی نرم و لغزان (۴) بیشتر از آن اسهال کند که داروی تیز (۵). و داروخوار (آنکه دارو خورد) باید که نخست تن را مستعد (۶) دارو خوردن کند، تا مقصود حاصل شود، بی مضرت، و این، چنان باشد که چند روز چیزی که احشاء را ضعیف کند، بخورد (۷) و معده را مراعات کند و گذرهای دارو گشاده و طبع (۸) را نرم کند و خلط را پزاند (۹)، پس مسهل خورد و آن ساعت که مسهل خورد باید که طعام هضم شده باشد و هنوز شهوت طعام پدید نیامده بوبود، و دارو سخت شیرین نباید، تا معده آنرا به عوض غذا قبول نکند، و به هضم آن مشغول نشود (۱۰)، و نشود خفتن پس از آنکه دارو خورده باشد، اگر دارو قوی باشد پیش از آنکه در کار آید (دارو عمل کند) • بخشید، دارو کار بهتر کند، و دارو چون در کار آید اگر بخشید، باقی فعل دارو باطل گردد (دارو بی اثر شود)، و اگر دارو نرم و لطیف باشد و بیش از آنکه در کار آید بخشید، دارو کار نکند یا کمتر کند، و آب گرم خوردن پس از داروی مطبوخ (۱۱) قوت دارو را ضعیف کند، و از پس حب های قوی اگر در کار آن تقصیری باشد، آب گرم و شور اولیتر آنرا تا مندفع (۱۲) شود زود، و اگر یک درم سنگ، مصطکی (۱۳) (Mastic) سوده با اندکی شکر بخود، دارو را یاری تمام بدهد و زود دفع کند، و تا دارو کار تمام نکند طعام و شراب نباید خوردن، و اگر معده صفرائی بود، صبر کردن احتمال نکند پیش از دارو، به زمانی اندک، چند لقمه نان اندر شراب ترید کرده بدهند، یا شربت کشکاب به آب انار.

و اگر کسی را به فصد و اسهال حاجت آید (۱۴) نگاه باید کرد و اگر اخلاط بلغمی است، نخست مسهل باید داد، و اگر کسی را دارو کار نکند و "تاسه" (۱۵) و "بی آرامی" و "تمدد" (کشیده شدن در اعضا) پدید آید، شیافی (۱۶) یا حقنه (۱۷) بکار باید داشت با قدری " جاوشیر " (۱۸) با شکر (۱۹) اندر آب گرم باید داد تا دارو دفع کند، و اگر رگ ها ممتلی گردد و چشم ها بیرون خیزد، رگ باید زدن و بسیار باشد که آبی و سیب، غثیانی (۲۰) که از دارو باشد زایل کند و دارو در کار آید، و اگر نیز این اعراض (۲۱) بد تولد نکند، چون اجابت نیفتد (۲۲)، فصد باید کرد، اگرچه پس از دو سه روز باشد، و هرگاه که دارو کار نکند و تن از آن ماده که مقصود (۲۳) باشد پاک نشود، گرمابه بکار باید داشت، چند روز، تا ماده که بجانب روده ها میل نکردست و بجانب پوست میل داشته

به عرق دفع شود، و نباید آزمود، اگر از گرمابه لذت می یابد، نشان آن باشد که ماده دفع میشود، و اگر لذت نیابد و تا سه دروی می یابد، نشان آن باشد که زیان دارد، در حال از گرمابه بیرون آید و به شربت و به غذای موافق (۲۴) تدبیر کند، و چون از دارو فارغ شود، از همه چیزها که احوال مردم بگرداند، چون شادی بزرگ و غم بزرگ و چون جماع بسیار و خشم عظیم و مانند آن خویشتن دور باید داشت، و طعام اندک و لطیف باید خورد، و پیش از طعام، مرطوب و میرود را حب الرشاد (۲۵) باید خورد (۲۶) اندر جلاب (گلاب) Rose Water و محرور را اسبغول به روغن گل (۲۷) چرب کنند (۲۸) و کسی که سخت میرود باشد حب الرشاد به روغن زیت چرب کنند، و شراب خوردن پس از دارو هم (۲۹) باشد که تب آرد و اضطرابی پدید کند، و اگر دارو مسهل به اسهال فزون از اندازه کار کند، شیر تازه دهند، تا تاثیر قوت دارو از امعاء باز دارد، و اگر تخم لسان الحمل (۳۰) در شیر جوشانند و بدهند، در حال باز دارد، و اگر تب آمده باشد اسبغول و گل ارمنی (Armeni an bole > شلیمر) و صمغ عربی (Gum arabic) به روغن گل چرب کنند و با شراب آبی (Quince) یا شراب موردانه (۳۱) بدهند و تریاق فاروق (۳۲) و شربت فلونیا (۳۳) دو دانگ دهند و فلونیا اسهال باز دارد.

و هرگاه که اسهال چندان شود که "فواق" سسکه (Hiccup) پدید آید، اسبغول چرب کرده به روغن گل به آب سرد بدهند، و اطراف ببندند و عطسه > Sternutqtion To Sneeze, Sneeze (آریانپور، حییم) آرند، و فلونیا دهند، و اهل تنعم و ملوک را و کسانی که دارو دشوار خورند، تدبیرها لطیف باید ساخت.

اما خداوند معده ضعیف و گرم که به استفراغ حاجت آید، بگیرند: سقمونیا (Scamony) یک شربت (۳۴)، و اندر جلاب خام حل کنند و آبی یا سیب ترش و شیرین پاره پاره (۳۵) کنند و در جلاب نهند یک شب و بامداد آن آبی برچینند و بدهند (۳۶) و آن جلاب بگذارند مضرت "سقمونیا" نباشد و مزه دارو ندهند، اما اگر مقدار "سقمونیا" زیادت از یک شربت کند، تا آنچه آبی بستاند یک شربت بماند، صواب بود، و اگر استفراغ صفرا و رطوبت حاجت افتد ترید (۳۷) سپید تراشیده و نیم کوفته بگیرند یک درم سنگ یا بیشتر به حسب طبع و قوت دارو خوار و اندر صد درم سنگ آب بجوشانند تا به نیمه باز آید و بیالایند (۳۸) و مقدار حاجت سقمونیا درین آب حل کند و مقداری شکر سوده در وی افکنند، پس آبی یا سیب پاره کرده آنگه در وی افکنند و یک شب بگذارند و بامداد آن آبی یا سیب بدهند، مقصود حاصل گردد.

مطبوحی که خداوند "نزله" (۳۹) را سوده کند، بگیرند: "بنفشه" (۴۰) خشک پنج درم، اصل "سوسن" (۴۱) مقشر نیم کوفته ده درم، اندر نیمن آب بجوشانند تا به نیمه باز آید) نصف شود(و بیست درم "شیرخشت" > Purgative Manna آریانپور) با "ترنگبین" (۴۲) در وی حل کنند و بیالایند (۴۳) این یک شربت باشد.

صفت حبی لطیف، بگیرند: "بنفشه" خشک دو درم (۴۴)، رب سوس یک درم سنگ خیار شنبه (۴۵) چندانک هر دو بدان بسرشد و حب کنند (۴۶).

توضیحات:

۱ - در "مر" و "کا"، "شعرای یمانی" آمده است. شعرا و شعرای شامی و شعرای یمانی، به ترتیب (Siriws , procynon , Dog Star آریانپور) •



شَعْرَى ، شعرای یمانی - Dog Star

در حاشیه "کا" آمده است: "شعرای یمانی ستاره ایست روشن که به طرف جنوب تابد چون یمن به طرف جنوب واقع است، لهدا به یمن نسبت کردند" •

۲ - باحور: با حای حطی بروزن کافور، بخاریرا گویند که در هوای گرم از زمین برخیزد و در عربی به معنی بسیاری و سخت و شدت گرما باشد. با حورا: با زیادتی الف لفظی است یونانی به معنی روزگار آزموده وایام آن هفت روز است و بعضی گویند هشت روز. ابتدای آن از نوزدهم تموز [تموز ۳۱ روز جولای اروپائیان] باشد و در آن ایام آغاز شکستن گرما بود. و بعضی گویند معنی این لفظ شدت و زیادتی گرما باشد. و بعضی گویند این لفظ ماخوذ است از بحران به معنی حکم، یعنی از این روزها حکم کنند بر احوال ماههای خزان و زمستان ۰۰۰ (برهان قاطع) • باحور: بخاری که در هوای گرم از زمین برخیزد. باحورا: گرمای سخت تموز. باحورا: ایام آغاز شکستن گرما که شروع آن از نوزدهم تموز "ماه اول تابستان و ماه دهم از شامیان که آفتاب در برج سرطان (تیرماه) بود و گرمای سخت و تابستان" است تا هفت و یا هشت روز و روز اول آن دلیل تشرین اول [۳۱ روز اکتبر اروپائیان]

و روز دویم دلیل تشرین دویم [تشرین ۳۰ روز نوامبر اروپائیان] تا به آخر هر چه در آن روزها واقع شود از گرما و سرما و باران و میخ در آن ماه ها نیز چنان خواهد بود و بعضی گفته اند روز اول دلیل ماهی خواهد بود که آفتاب در برج اسد [امرداد ماه] باشد و روز دویم دلیل بر ماهی که آفتاب در سنبد [شهریور ماه] بود تا به حوت [اسفند ماه] که هشتم است.

باحوری: یوم باحوری، روزی که بیمار را تغییری پدید آید (ناظم الاطباء) ، باحور باحوراء: سختی گرما در تابستان، گرمای سخت تموز (عمید) *

باحور: بخاری را گویند که در هوای گرم از زمین برخیزد. بسیاری و سختی گرما. ایام باحورا: روزهای گرم هفت روزند که اولشان نوزدهم تموز است. باحورا: شدت حرارت در تموز است. باحوری: منسوب به باحور و باحورا، شدت گرمای تموز روز بسیار گرم، یوم باحوری: روز بحران و مراد از آن بیست و چهار ساعت باشد (معین) *

۳ - در "مر" ، "نوزدهم روز" آمده است. تموز ماه هفتم امروزی بعضی از کشورهای عربی که ۳۱ روز است می باشد (جولای اروپائیان) * برای اطلاع خوانندگان نام های عربی که از ماه های رومی گرفته شده بدین شکل می باشد که در نصاب الصبیان آمده است:

دوتشرین و دو کانون و پس آنکه شباط و آذار و نیسان ایار است
حزیران و تموز و آب و ایلول نگه دارش که از من یادگار است

به همین نحو ماه های عربی که با ماه های اروپائی تطبیق گردیده بدین نحو است: کانون دوم (۳۱ January روز) ، شباط (۲۸ February) یا ۲۹ روز که دو ماه آخر زمستان می باشند ، آذار March (۳۱ روز) ، نیسان (۳۰ April روز) ، ایار (۳۱ May روز) * (که سه ماه بهار می باشند) حریران June (۳۰ روز) تموز (۳۱ July روز) ، آب August (که سه ماه تابستان می باشند) ، ایلول (۳۰ September روز) تشرین اول (۳۱ October روز) ، تشرین ثانی (۳۰ November روز) ، (که سه ماه پاییز می باشند) ، کانون اول (۳۱ December روز که ماه اول زمستان است) *

۴ - سایر نسخه ها: "لغزنده" *

۵ - این کلمه در نسخه اساس خوانده نشد. در "مر" و "کا" : "تیز" و در مج (۱): "تر" آمده است، از اصطلاح قیاسی بعمل آمد.

۶ - در "کا" ، "برآزده" آمده است. برازد بروزن طرازد یعنی زبید ۰۰۰ (برهان قاطع) *

۷ - در "کا" و مج (۱)، "نخورد" آمده است.

۸ - دو نسخه "مر" و "مج" (۱)، جمله "طبع را به منضجات و ملینات" را اضافه دارد. منضج Maturative و ملین Laxative و Emolliant

۹ - به پختگی رساند. نضج، پختگی، رسیدگی Maturity است. پخته شدن ماده و جراحی (ناظم الاطباء) •

۱۰ - در "مر"، "شود" آمده است.

۱۱ - مطبوخ: ماخوذ از تازی - جوشانده شده و طبخ شده و دم کرده شده و دوی جوشانده (ناظم الاطباء) Decoction •

۱۲ - در "مر"، "دفع" و در "مج" (۱)، "بدفع اخلاط مشغول گرداند" آمده است.

۱۳ - مصطکی: معرب از مسطبخی و به عربی "علک الروم" نامند. صغ درختی است ریزه تر از کندر، و سفید او را رومی، و سیاه او را نبطی گویند ۰۰۰ (تحفه) ، مصطکی: ماخوذ از تازی یک نوع سم سقزی خوش بو و شبیه به کندر که آنرا اراه و پلاجور و رماس و رماست و کپه تیز گویند ۰۰۰ (ناظم الاطباء) •

۱۴ - در "مر" پس از کلمه "حاجه" جمله "افتد نخست مسهل باید داد" و در "کا": "نخست نگاه باید اگر اخلاط گرم است نخست فصد کنند" و در حاشیه "مر"، "نظر باید کرد اگر اخلاط بلغمیست" آمده است.

در "مج" (۱)، پس از "حاجت آید"، آمده است: "و اخلاط بر نسبت طبیعی باشد چنانکه خون بیشتر از بلغم و بلغم بیشتر از صفرا و صفرا بیشتر از سودا و این را نسبت طبیعی گویند. چون اخلاط بدین ترتیب باشد به فصد و اسهال حاجت آید. طریقه علاج که ابتدا به فصد باید کرد" که معلوم می شود مطلب یا اضافی نویسنده یا از روی نسخه در دست تهیه کننده نوشته شده است. بعلاوه در حاشیه این قسمت اشعاری در باب گفته بوعلی در درمان بیماریها آمده است که احتیاج به نگاشتن آنها نیست و ظاهرا از سلیقه کاتب یا دستور دهنده می باشد.

۱۵ - تاسه: بر وزن کاسه به معنی اندوه و ملالت باشد و به معنی اضطراب و بیقراری هم هست ۰۰۰ (برهان قاطع) ، تاسه: تاسا تاس، تاسیدن، انتظار آمیخته با بیقراری، اندوه، ملالت: "علامت وی آن است که تاسه و غمی اندر آن کس پدید آید" (ذخیره خوارزمشاهی) ، اضطراب، بی قراری ، تلواسه (معین) •

۱۶ - شیاف: ماخوذ از تازی - شاف و هر داروی جامد مخروطی شکل که در مقعد یا مهبل داخل کنند و داروی چشم [پماد یا مرهم چشم] (ناظم الاطباء) ، شیاف Suppository و فرزجه [شیاف از مجرای آلت زنانه به داخل مهبل] • Suppository For The Vulva

۱۷ - حقنه: وارد ساختن دارویی توسط اسباب به مقعد و روده ها جهت روان ساختن و تلیین و اجابت مزاج که

همان "اماله" است. حقنه: داروئی که برای اماله کنند کسی را جمع حقن. اماله و داخل کردن در روده مستقیم دواى مایعی را باعانت آلت مخصوص به اینکار (ناظم الاطباء) حقنه و اماله در حقیقت یک نوع وارد کردن دارو از راه مقعد به روده هاست. منتهی اماله بیشتر مایع است و حقنه شدیدتر چنانکه در متن کتاب آمده است. حقنه را دستور هم گویند. شلیمر در لغت نامه خود حقنه و دستور اماله را یکی آورده است • Clyster اکنون اصطلاح اماله در طب بیشتر معمول است که تنقیه گفته می شود. واژه های Clyster و Enema و Injection در زبان انگلیسی برای اماله و حقنه آمده است.

۱۸ - جاوشیر: معرب گاوشیر (معین) ، جاوشیر: صمغیست بدبو و ظاهرش سرخ تیره و باطن او سفید ••• (تحفه) ، جاوشیر: گیاهی از طایفه چتری که صمغ سقزی آن مشابه انگوزه است (ناظم الاطباء) ، جاوشیر: هو صمغ شجره ورقها " کورق التین ••• ترجمه آن: "صمغ درختی است که برگ آن بمانند برگ انجیر •••" (بحرالجمهر) ، جاشیر Oponax ، جاشیر ترشی (O. Chironium گل گلاب) ، جاوشیر (Oponax شلیمر) ، در تحفه حکیم مومن درباره جاوشیر مخصوصا در مورد خواص آن بسیار مفصل آمده است (طالبان به کتاب مزبور مراجعه فرمایند) •

۱۹ - در سایر نسخه ها، " دو مثقال مصطکی " آمده است.

۲۰ - غثیان: ماخوذ از تازی شوریدگی دل و تقاضای طبیعت بر " قی " کردن (ناظم الاطباء) Nausea

۲۱ - اعراض: ماخوذ از تازی رنج و بیماری و حادثه و سانحه و حادثه ناگهانی جمع عرض. اعراض کردن: بیمار شدن و رنج بردن از عروض حادثه ناگهانی (ناظم الاطباء) Accidents ، (حییم) ، مرض عرضی Disease - (Symptomatic شلیمر) • در اصطلاح طبی مجموعه عوارض ناشی از بیماری است که در زبان فرانسوی و انگلیسی [Complications ترکیبات] گویند و در عرف بیشتر باقیمانده و آثار بیماری ها یا عود علایم مرضی است. خلاصه آنکه علامات و عوارض ناشی از بیماری ها " اعراض " است.

۲۲ - مقصود آن است که شکم کار نکرده است.

۲۳ - این کلمه در نسخه اساس کار خوانده نشد، از سایر نسخه ها استفاده شد.

۲۴ - در " مر " : "لطیف" •

۲۵ - حب الرشاد: سپندان (ناظم الاطباء) • در سایر نسخه ها " حب الرشاد" آمده است.

۲۶ - در نسخه مج ۱) ، پس از " باید خورد" آمده: " و محروم و صفروی را اسبغول و برزقطونا و معتدل المزاج ••• و در " کا" ، پس از " باید خورد" آمده است: " و پیش از طعام مبرود و مرطوب را تخم ترب و تیزک [تره تیزک

جرجیر [Garden Cress] که آنرا سپندان گویند و حب الرشاد باید خوردن اندر جلاب و محرور و صفاوی را اسبغول و معتدل المزاج را تخم شاهسفرهم [شاه سپرم. شاه اسپرغهم. ریحان سبز (معین) Sweet Basil (شلیمر)



ریحان سبز ، جرجیر ، سپندان - Garden Cress

۲۷ - در "مر" ، " روغن گاو" آمده است.

۲۸ - جرب در "مر" و "کا" ، پس از " چرب کند" ، " پس اندر جلاب کند و کسی که سخت محرور نباشد و مبرود باشد حب الرشاد به روغن زیت چرب کند" آمده است.

۲۹ - در سایر نسخه ها، " و بیم باشد" آمده است.

۳۰ - لسان الحمل: به فارسی بارتنگ + + + (تحفه) * لسان الحمل: به فارسی چرغون، بارتنگ، (ناظم الاطباء) بارهنگ Plantain - (- Greaterplantain,Waybreol, آریانپور) *

۳۱ - شرابی که با دانه مورد سازند. مورد Myrtle * در "مر" و "مج (۱)، " مورد دانه" و در "کا" ، " مورد" آمده است.

۳۲ - در سایر نسخه ها، فاروق" • تریاق پادزهر پازهر فادزهر (Theriac, Electuary شلیمر) • جمع آن تریاقات Antidotes که در قدیم بیشتر بر ضد سم (Poison) و زهر (Venom) استعمال می شده است. اما تریاق، یا بهتر بیان شود تریاق ها انواع و اقسام داشته و هر کدام با موادی ساخته می شدند و استعمال می گردیدند. " تریاق فاروق یا تریاک کبیر یا تریاق اکبر یا تریاق هادی که " اندروماخس" (به فرانسوی) Theriac d' Andromaque تالیف نموده بزرگترین تریاقات بوده" (تحفه) • پزشکان سلف در تالیفات خود انواع و اقسام تریاقها را آورده اند، که شرح آن خارج از این مقوله است. توضیحا اضافه می شود که دو کلمه سم و زهر که اولی بیشتر نباتی و دومی بیشتر حیوانی است اغلب در کتاب ها در ردیف یکدیگر قرار می گرفتند.

۳۳ - فلونیا: اسم معجون مرکبی است منسوب بافلن طیب، افلونیا نیز نامند و در قرابادین ذکر یافت (مخزن الادویه) ، فلونیا: معجونی است که از تخم شاهدانه و شیرابه خشخاش می ساختند و بعنوان مسکر بکار می رفته است. فلونی: نوعی معجون مسکن و مخدر منسوب به فیلون تارسی (Philon de Tarse) پزشکی از معاصرین اغسطس (اگوست) امپراطور روم که جهت تسکین درد دندان و دل درد بکار میرفته است، فلونیاالرومیه (معین) ، فلونیا: (Philonium Romanum شلیمر) ، فلونیا همان افلونیاست (بحرالخواهر و مخزن الادویی) •

۳۴ - مقصود یک میزان خوراکی. یا در اصطلاح طبی " Portion" و در زبان فرانسوی " Dose" می باشد.

۳۵ - در " مر" و " کا"، و سرکه و بیازند" آمده است.

۳۶ - در مج ۱) و " کا"، " به سر خلال بدهند" و در " مر"، " به سر خلال برچند" آمده است.

۳۷ - تربد [به ضم تاء و باء]: ریشه مسهلی که از هند آورند ••• (ناظم الاطباء) Turpeth (آریانپور) Turbith (شلیمر) •

۳۸ - در " کا"، " بیالیند" آمده است. پالائیدن، پالوده شدن، صافی شدن، بیختن، تراویدن، ترابیدن ••• (معین) • در کتاب به معنای آمیختن و آغشته کردن آمده است.

۳۹ - در سایر نسخه ها: "صفت مطبوخی که خداوند نزله را سود دهد" • منظور از " صفت" خاصیت دارو است (Quality) در نسخه اساس کار بجای " نزله"، " تولد" آمده است که کاتب را در نگارش سهوالقلمی دست داده است.

۴۰ - بنفشه • Viopet سوسن (Lily, Lilium گل گلاب، آریانپور) ، سوسن: بروزن سوزن گلیست معروف و آن چهار قسم می باشد یکی سفید که آنرا سوسن آزاد میگویند ••• و دیگری سوزن ازرق و دیگری زرد و آنرا سوسن ختائی مینامند چهارم الوان میشود ••• (برهان قاطع) •

در باره سوسن اسامی زیادی در کتب و فرهنگ های گیاهی آمده است مانند پیلگوش و فیلگوش، و بیلگوش و زنبق ریش و امثال آنها. و درباب رنگ های آن علاوه بر چهار نوع مذکور در بالا سوزن احمر و سوسن بری و سوسن چینی و سوسن سرخ و امثال آنها آمده است (به گیا و واژه نامه گیاهی مراجعه شود) (Lily of The Valley آریانپور) *

۴۱ - بنفشه • Viopet سوسن (Lily, Lilium گل گلاب، آریانپور) ، سوسن: بر وزن سوزن گلیست معروف و آن چهار قسم می باشد یکی سفید که آنرا سوسن آزاد میگویند ۰۰۰ و دیگری سوزن ازرق و دیگری زرد و آنرا سوسن ختائی مینامند چهارم الوان میشود ۰۰۰ (برهان قاطع) *

در باره سوسن اسامی زیادی در کتب و فرهنگ های گیاهی آمده است مانند پیلگوش و فیلگوش، و بیلگوش و زنبق ریش و امثال آنها. و درباب رنگهای آن علاوه بر چهار نوع مذکور در بالا سوزن احمر و سوسن بری و سوسن چینی و سوسن سرخ و امثال آن ها آمده است (به گیا و واژه نامه گیاهی مراجعه شود) (Lily of The Valley آریانپور) *



سوسن - Lilium

۴۲ - ترنگبین (Manna of Heydsarum آریانپور) • در باره شیرخشت و بیدخشت و ترنجبین و گزهای مختلف در اغلب کتب دارویی قدما آنقدر شرح و بسط داده شده که یک رساله مستقل می شود. خوانندگان کتاب می توانند به کتابهای "تحفه حکیم مومن" و "مخزن الادویه" و "فرهنگ نفیسی" و سایر فرهنگها مراجعه کنند.

۴۳ - پالاییدن: پالوده شدن، صافی شدن ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) در مج (۱) و "کا"، "بیالایند" آمده است.

۴۴ - در "کا"، "ده مثقال" و در "مر"، "دو درم سنگ" آمده است.

۴۵ - در "کا"، "عسل فلوس خیار شنبر" و در مج ۱)، "عسل خیار شنبر" آمده است که مقصود شیره فلوس است.

۴۶ - در مج ۱): "و حل کنند" •

در خاتمه این حواشی اضافه می گردد که: در حاشیه صفحه اول باب دهم در نسخه اساس کار بیست و چهار و نیم سطری مطلب در باره عضلات و اضلاع (به مناسبت مردم خشک اندام و لاغر و کسی را که گوشت عضلات شکم او اندک باشد +۰۰۰) آمده است که از آوردن آنها صرفنظر شد. ایضا در اواخر همین باب در نسخه مجلس (۱) - در حاشیه - پانزده بیت شعر از قول بوعلی سینا در باره خواص داروها آمده است.

باب یازدهم / در تدبیر استفراغ به داروی "قی" (Vomiting)

کسانی را که سینه تنگ (۱) باشد و از گوشت برهنه (۲) و گردن دراز و حنجره ظاهر و بیرون آمده و کسانی که اندر سینه بیماری بود، "قی" نشاید کردن، و کسانی که دماغ و اعضاء ضعیف باشند و کسانی که سخت فربه باشند، داروی مسهل اولیتر از "قی" باشد.

اما منفعت "قی" آنست که بیماری ها و دردها که فرود سوی (۳) ناف است، سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای بد، چون "گل خوردن" (۴) و مانند آن زایل کند و آرزوی طعام پدید آرد، و خداوند "یرقان" (Jaundice, Icterus) و "رعشه" و "فالج" و "نقرس" و "مالیخولیا" و "قوبا" (۵) را سود دارد، و خداوند "جذام" (Leprosy) و کسانی که بد رنگ (۶) باشند سود دارد (۷).

اما مضرت "قی" آنست که معده را زبون کند، تا اخلاط روی بدو آورد و بیماری ها (۸) و چشم و سینه را زیان دارد. پس اگر "قی" به اندازه و به وقت حاجت کنند گرانی چشم و گوش و سر زایل کند.

و از بهر "قی" کردن چند گونه طعام و شراب خورده آید، یک زمان صبر باید کرد تا اخلاط که مقصودست با طعام بیامیزد، و کسانی که ایشان را "قی" دشوار افتد، سه روز پیش از "قی" هر روز یک وقیه روغن شیرپخت (۹) با یک وقیه شراب صرف بیامیزد و بخورد، و هر روز در گرمابه رود روغن بمالد و شورباها را چرب خورد و طعام های گوناگون. و اگر هوا سرد بود خانه گرم کند یا در گرمابه "قی" کند، و در وقت قی کردن، "رواده" (۱۰) بر پشت چشم نهد و ببندد و راست بنشیند، و چون فارغ شود چشم و روی به آب سرد بشوید و دهان به آب گرم و چند بار غرغره کند، بسکنگبین یا آبکامه.

و بهترین روزگاری (۱۱) قی کردن را تابستان باشد، و مرطوب، "قی" پس از ریاضت کند و پیش از طعام، و محروم، پس از طعام و شراب (۱۲) کند، و کسی که خواهد که معده او زبون نشود، پس از آنکه دهان بسته (۱۳) باشد و غرغره کرده مقدار یک مثقال مصطکی سوده باید که با شکر (۱۴) یا به آب سیب بخورد، تا ماده هائی که روی به معده آرد باز دارد، و با قی، فضله که باشد به جانب امعاء دفع کند، و گلشکر (۱۵) و اطریفل (۱۶) کوچک نیز سود دارد، و اگر از دارو و "قی" سوزشی در معده تولد کند، شوربای چرب آنرا زائل کند، خاصه شوربای مرغ فربه، و اگر "فواق" پدید آید جرعه جرعه آب گرم میخورد و عطسه آرد، و اگر در سینه و پهلوها دردی و تمددی پدید آید، به روغن بنفشه یا بابونه بمالند و به آب گرم تکمید (۱۷) کنند، و تکمید چنان باشد که مثانه گاو یا مانند آن چیزی پاک کرده و شسته، پر آب گرم و شراب گرم کنند و بدان موضع می نهند.

و داروهای "قی" آنچه بی خطرست اینست:

صفتش، بگیرند: تخم ترب دو (۱۸) درم، و تخم شبت یک دم، بوره نان (۱۹) چهار دانگ، همه را بکوبند و به عسل بسرشند، پیش از طعام بخورند، این یک شراب شربت باشد، و ترب پاره پاره کنند (۲۰) و اندر غضاره ای (۲۱) نهند توتو (۲۲) و بر هر توتی اندکی نمک پراکنند، پس مقداری سکنگبین عسلی بر سر آن کنند و

یک شب بنهند، دیگر روز، پیش از طعام، آن ترب و آن سکنجبین بخورند و پس طعام بخورند و تدبیر "قی" کنند) (۲۳) و پیاز تر، دو یا سه در میان طعام بخورند با ماهی، "قی" آرد، و فقاع (آبجو Beer) گرم با آب شبت و ماءالعسل (سرکنجبین) بخورند "قی" آرد. و هو اعلم و احکم.

توضیحات:

- ۱ - مقصود آن است که عضله "سینه ای" Pectoral ضعیف و کم گوشت باشد.
- ۲ - مقصود آن است که عضله "سینه ای" Pectoral ضعیف و کم گوشت باشد.
- ۳ - در "مر"، "سوی" و در مج (۱)، "فروسو" و در "کا" "فروسوی" آمده است. فرسو: جهت پائین، جهت سفلی در برابر برسو (معین) .
- ۴ - مقصود "گل خواری" است eating - Geophagisme Earth که بیشتر در زنان در حین بارداری دیده می شود، و یک نوع "ویار" است.
- ۵ - قوباء: نوعی خشکریشه که در پوست آدمی پدید آید (ناظم الاطباء) (Exantheme شلیمر) . جمع آن قوایی است.
- ۶ - مج (۱): "بد رنگ و روی" و در "کا": "رنگ روی زرد" .
- ۷ - در "مر" و مج (۱): "وکسانی که داروی مسهل خورند قی و غثیان آرد. اگر بیش از دارو به سه روز قی کنند چون دارو خورد، قی و غثیان نباشد" و در "کا": "وکسانی را که داروی مسهل قی و غثیان آرد اگر بیشتر از آن که دارو خواهند خورد قی کنند چو دارو خورند قی و غثیان نباشد" که این مطلب در نسخه اساس کار بعدا ذکر شده است.
- ۸ - دو نسخه "مر" و مج (۱)، کلمه "دندان ها" را اضافه دارد.
- ۹ - شیر پخت: روغن کنجد (ناظم الاطباء) (Sesamum - Oil شلیمر) . در مج (۱)، "روغن شیر خشت" .



شیر خشت - Sesamum

۱۰ - در سایر نسخه ها، "رفاده" آمده است. رفاده پارچه ایست که با آن زخم و جراحت را ببندند • Band

۱۱ - در "مر"، "وقت قی کردن" و "در میج (۱)"، "اوقات قی کردن" آمده است.

۱۲ - میج (۱)، پس از شراب، جمله "یا اندکی شکر با آب سیب بخورد" را اضافه دارد. این اضافه بعدا در متن اصلی آمده است.

۱۳ - در "مر" و "کا" "شسته" آمده است.

۱۴ - نسخه "کا"، پس از "شکر"، "یا بی شکر" را اضافه دارد.

۱۵ - گلشکر و گلشکری، گلقلند (ناظم الاطباء)، گلشکر از شکر و برگ گل سرخ، گل انگبین ۰۰۰ (معین)، گلشکر: معجونی از برگ گل و گلاب و شکر درست می کنند و آنرا گلقلند هم میگویند (عمید)، مرپای گل: گل باشکر، داروی نیک، گلشکر، گل پرورد در شکر (ترجمه مقدمه الادب زمخشری، دانشگاه تهران شماره ۸۴۸ صفحه ۳۲۸)، (Rose Preserve, Conserve of Roses آریانپور) •

سعدی گوید:

گر گلشکر خوری به تکلف زیان کند / ورنان خشک دیر خوری گلشکر بود

۱۶ - اطریفل: معجونی که جزء اعظم آن هلیله (Mirobolans) است. اطریفل: (Electuary of Myrobolan شلیمر) • ایضا به "بحرالجمهر" مراجعه شود.

۱۷ - تکمید: گرم کردن عضوی را به بستن کماد (درد شکم و پارچه گرم کرده که بر عضو دردناک نهند) و جز آن بر وی (ناظم الاطباء)، کماد (Dry Fomentation شلیمر) • ایضا تکمید عبارت بود از گرم نگاه داشتن عضو توسط کیسه ای که در آن خاکستر و یا نمک گرم ریخته باشند و بر روی عضو گذارند.



تکمید - Fomentation

۱۸ - در "مر": "ده درم سنگ" •

۱۹ - بوره: معرب بورق، فرانسوی شده (Borax معین) • و در کتاب منظور بوره نان یا بورق الخبز است.

بوره: بر وزن "شوره" چیزی است مانند نمک و آنرا زرگران بکار برند و شکر سفید را نیز گفته اند و معرب آن بورق است و به عربی نظرون خوانند. گویند اگر قدری از بوره بسایند با صدف و در بینی زن بدمند، اگر آن زن عطسه کند دوشیزه بود و اگر نکند دوشیزه نباشد و بوره ارمنی همان است (برهان قاطع) .

بوره: ملحی است که از آب بعضی دریاچه های آسیا و چین و تبت و هندوستان اخذ میکنند و تنگار و ملح ایرانی نیز نامیده میشود (ناظم الاطباء) ، بوره، بورق: ترکیب های مختلفی است که گاهی کربنات و گاهی برات است. بورق الارمنی بوره ای ارمنی یا بوره ی زراوندی باناخالصی هائی از قبیل اکسید آهن، بورق المصفی (بوره ی پاکیزه) نسبه خالص، بورق الخبز، بوره ی نان با بعضی ناخالصی ها، بورق الصناعه (بوره زرگران) . این سنگ جزو برات هاست و ممکن است ترکیب زیر باشد: Boracit, Ulexit تمام از ترجمه سرالاسرار رازی) .



بورات - Boracit

۲۰ - در "کا" ، پس از "پاره کنند" ، "همچون درم درم" آمده است.

۲۱ - غضاره: چیزهائی که از گل پخته باشد. ظروف سفالی (ترجمه سرالاسرار رازی) .

۲۲ - در سایر نسخه ها، "توبرتو" آمده است.

۲۳ - توضیح آنکه در نسخه "کا" پس از "قی کنند" ، آمده است: "و پاره پیاز نرگس اندر میانه طعام بخورد و یا ماهی شور بخورد، قی آورده و فقاع گرم به آب "شبت" و یا "ماءالعسل" بخورد، قی آورد. و جوزالقی و "رقع یمانی" بخورد که بی خطر باشد" .

- پیاز نرگس بوته نرگس، عنصل، بصل النرجس (معین) پیاز عنصل Sea Onion - (شلیمر)
- جوزالقی (Nux Vomica حییم)

رقع یمانی گویند درختی است بقدر درخت گردکان و برگش مثل برگ درخت چنار و ثمرش شبیه به انجیر و بقدر انار و دانه ثمرش مانند دانه انجیر و با شیرینی و ماکول است ۰۰۰ و او را در مصر انجیر فرنگی گویند ۰۰۰ (از تحفه) در حاشیه "کا": رقع یمانی میوه ایست مثل انجیر اکثرا در یمن پیدا میشود از مخزن"



پیاز نرگس ، پیاز عنصل - Sea Onion



جوزالقی - Nux Vomica

باب دوازدهم / در تدبیر فصد و حجامت (۱)

فصد، استفراغی است کلی از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خون است و بدین سبب هرگاه که فصد کرده شود از هر خلطی چیزی کم شود، پس فصد را استفراغی کلی ازین سبب گویند. و فضیلت فصد آنست که چون رگی گشاده شود، رنگ و قوام قوت خون بیرون آمدن جمع توان دید. و چندانکه مصلحت باشد، بیرون میتوان کرد از اندک یا بسیار و داروی مسهل یا داروی "قی" اگر تقصیر کند آن تقصیر به داروی دیگر تدارک توان کرد و خطرناک باشد. و اگر افراط کند باز داشتن، دشوار و بدین سبب فضیلت هیچ استفراغ به فضیلت فصد نرسد. و منافع خون در تن بسیار است. آنچه از آن چاره نیست در این جایگاه مختصر گفته آید (۲) و آن آنست که "جگر" گرم است و معدن قوت طبیعی است. و همه تن از آن، بهره یابد تا بدان پرورده شود، و مرکب حرارت غریزی هم خونست و خون آنرا به همه تن میرساند. و بدین سبب است که هرگاه که خون لختی (۳) بیشتر بیرون آید، ضعف و غشی تولد کند. و منفعت بزرگتر آنست که رگی بزرگ از "جگر" بدل پیوسته است و نصیبی تمام از خون بدل میرساند و آن خون اندر دل مرکب چون شراثین گردد و اندر همه شریانها برود و قوت حیوانی به همه تن برساند. و بدین سبب است که هرگاه که خون از شریانها برود، قوت حیوانی باطل گردد و مردم هلاک شوند. و کمترین منافع خون آنست که پوست رنگین و تازه و با رونق دارد و از بهر این معنی بعضی از متقدمان، خون بیرون کردن به هیچ حال روا نداشتندی، و آن رای، خطاست از بهر آنکه منفعت خون آن وقت باشد، که مقدار خون اندر تن چندان باشد که باید، و مزاج آنچنان که باید. پس هرگاه که مقدار بیشتر شود یا مزاج آن بگردد ناطبوعی گردد و سبب بیماریها شود. و زائل کردن حال ناطبوعی واجبست و عذری خواسته اند و گفته که هرگاه غذا از بیمار بازگیرد یا چیزی نافع و اندک داده شود، هم مقدار خون و هم مزاج خون به اعتدال باز آید، و به بیرون کردن حاجت نیاید. جواب آن گوئیم، اگر چه این تدبیر صوابست، مدتی و مهلتی (۴) باید تا غض حاصل آید، و آنجا که ایمن نتوان بودن که آفت پیشدستی کند و مهلت ندهد، پس به ضرورت، مقداری خون کمتر باید کردن و صواب آن باشد که اندر چنین حال هر سه تدبیر کرده شود. غذا نافع و اندک دادن و مقداری خون بد بیرون کردن، خود غرض حاصل آید. و اگر در حال بیرون کردن خون، اعتماد بر قوت و بر حال دل باید کرد، و این از نبض توان داشت (۵). و اولیتر آنست که طبیب در حال فصد، دست بر نبض دارد، تا هرگاه که تغییری و ضعیفی پدید آید، در حال ببندد. و هرگاه که سبب فصد، تباهی خون باشد، تا رنگ و قوام آن نگردد، نباید بست، مگر که اثر ضعف پدید آید. و هرگاه که سبب فصد، بسیاری خون باشد، تا قوت بیرون آمدن کمتر نشود، نباید بست مگر که اثر ضعف پدید آید. و هرگاه که سبب فصد، آماس باشد تا رنگ خون نگردد، نباید بست. "بقراط" بدین سبب میگوید که: اندر "شوصه" (۷) رگ باسلیق (Basilic Vein) باید زد و تا رنگ خون بگردد (۷) نباید بست مگر به دو سبب: یکی آنکه ضعف پدید آید. دوم آنکه آماس، قوی باشد و رنگ خون دیر بگردد و بیم ضعف باشد از بهر آنکه آماس گرم و بزرگ گذرهای خون بسته باشد، و خون را در آن موضع باز داشته و به دشواری بیرون آید. و مردم محروم و لاغر را که در معده، صفرآ تولد کند و کسی را که "مسام" گشاده شود و کسی را که "فم معده" ضعیف بود و کسی که حس "فم معده" قوی باشد، از غشی نگاه باید داشت.

پس طبیب باید که دست بر نبض دارد، تا چون اثر تغییر ببیند در حال ببندد. و در حال خون آمدن، غشی کمتر افتد، بیشتر پس از آن افتد که رگ بسته باشند و "قی" کردن پیش از فصد، غشی باز دارد، خاصه کسی را که

در معده صفرا تولد کند و " فم معده " ضعیف بود. و اگر در حال غشی " قی " افتد، غشی زائل شود و قوت باز آید.

و تدبیر باز داشتن از غشی آنست که پیش از فصد به زمانی اندک مایه شراب انار دهند یا شراب سیب ترش یا شراب آبی ترش، یا شراب غوره یا مانند این چیزی. و مبرود را پیش از فصد، شراب بودنه (پونه Pennyroyal) دهند با میبه (۸) یا جلابی که اقاویه (۹) در وی پخته باشند و مقصود را به پشت باز خفته فصد کند. و هم بدان شکل باید تا خون چندانکه باید بیرون کنند یا کمتر از قدر حاجت و به هیچ حال اسراف نکنند. و از پس فصد، گوشت آبه (۱۰) دهند. و " فصاد" باید که " نافه مشک" (۱۱) و " پر مرغ" و آلتی که بدان " قی " توان کرد حاضر کند (۱۲) تا اگر غشی افتد در حال، " پرمغ" فرو کند و " قی " آورد و مشک را بیویاند و دواءالمسک (۱۳) اندر جلاب یا در آب انار حل کند و به حلق اندر چکاند.

و کسی را که تب آید، اندر میان تب و روز (تب روز حمای یوم Hectic- Fever) نوبت رگ نشاید زدن. و کسی را که درد صعب بود، رگ نشاید زد. نخست درد ساکن باید کرد و پس، رگ زدن از بهر آنکه درد، اخلاط را سوی خویش کشد. و رگ زدن، خلط را سوی خویش بیرون کند، منازعت میان این هر دو کشیدن پدید آید، و اضطراب و شوریدن و ضعف تولد کند. و اندر تابستان، رگ روزی باید زد که هوا خوش باشد و اندر ساعت نخستین (۱۴) از روز، خاصه مردم محرور را.

و اندر تدبیر استفراغ به داروئی مسهل یاد کرده آمده است که کدام روزگار، از فصل گرما، نه مسهل شاید خورد و نه فصد کردن. آن معنی اندرین باب نگاه باید داشت. و آن روز که فصد کنند دیگر روز طعام اندک و لطیف تر باید خورد و چیزی (۱۵) باید که صفرا بنشانند خاصه محرور را. در جمله طعامی که قوت بسیار دهد چون کباب و قلیه خشک و مانند آن نباید خورد از بهر دو کار: یکی آنکه مقصود از فصد بازگرفتن خون باشد و طعام قوی، مقصود باطل کند.

و دیگر آنکه آنروز که فصد کند، قوتها و معده و دیگر اندامها همه لختی ضعیف شوند و قوت ها قوی باید تا طعام های قوی هضم کند. و چون قوت ضعیف باشد و طعام قوی خورده باشد هضم، بد باشد و خلط بد تولد کند و در حال گرانی و کسلانی آرد.

و از پس " قی " و از پس " اسهال " و از پس " جماع " و از پس " بیخوابی " و " رنج " و از پس " ناگواریدن " طعام و از پس " هیضه " (۱۶) و از پس کاری که تن را گرم کند تا به سبب آن تحلیل، بسیار افتد و " مسام " گشاده شود، رگ نشاید زد ، و اگر ضرورت باشد میان این حال ها و میان رگ زدن باید که دو روز یا سه روز رفته باشد. و از پس رگ زدن غلتیدن و آسودگی صواب باشد ، لیکن نشاید خفتن از بهر آنکه کسلانی و ضعیفی آرد و بر سر رگ " رفاده " بزرگ نباید نهاد و هیچ عطر و لخلخه (۱۷) نباید مالید. و اگر سر رگ گرم شود هر ساعت می باید گشاد و " رفاده " به گلاب سرد تر کردن و باز بیستن. و مرطوب را پیش از رگ زدن، ریاضت معتدل باید کرد، تا حرارت برافروزد و رطوبت ها بگذارد.

و اما رگهائی که بیشتر زنده (۱۸) قیفالست) ورید قیفال Cephalic Vein و اکحل) ورید اکحل (Meodian Cutaneous Vein) و باسلیق (Basilic Vein) (۱۹) و حبل ذراغ (۲۰) و واسلیم (۲۱) و باسلیق ابطنی (۲۲) و مابض ابطنی (۲۳) و صافن (Shaphena, Internal Saphenous Vein > آریانپور) و عرق النسا (۲۴) و هر رگ را منفعتی دیگرست.

اما قیفال، علت های سر و چشم و بینی و کام و زبان و دندان و لب را سود دارد. و فصد اکحل، علت ها همه تن را سود دارد. و باسلیق، علت های " جگر" و " سپرز" (۲۵) و " ذات الجنب" و " شوصه" و دردهای سرین و ساق و قدم را سود دارد.

واسلیم، دنبال باسلیق است، از دست راست، درد جگر را سود دارد. و از دست چپ " سپرز" را سود دارد. و خداوند " گر" و " خارش" (۲۶).

و حبل الذراع، اندر بعضی دست ها با رگ باسلیق است و اندر بعضی با اکحل آمیخته و بر " زندالاعلی" (Radial Bone، استخوان زند اعلی، Radius) نهاده نزدیک خرده دست (Wrist Carpus > آریانپور) و اندر کتب میگویند که منفعت آن همچون منفعت قیفال است. و قیاس، بر خلاف این واجب میکند، همانا که این خلاف از سهو ناسخان افتاده باشد (۲۷).

و فصد صافن، خون را از نیمه با پا [در بعضی نسخه ها: بالا] فرود آورد و حیض بگشاید و ریش زه دان (رحم Uterus) و خایه و قضیب را سود دارد.

و مابض (۲۸)، زیر زانو است و بعضی از طبیبان گفته اند: که مابض شاخها است و دنبال رگها که یک رگ شده است. فصد آن، درد " احشا" را و درد " پشت" را سود دارد. و صافن، حیض را بگشاید و درد " مقعد" و "بواسیر" را سود دارد.

و فصد عرق النسا، درد عرق النسا را زایل کند. و منافع این به منافع صافن نزدیک است (۲۹).

اما قیفال را مورب (۳۰) باید زد یا از پهنا ربوده باید زد تا بیش از دیگر روی رگ بیرون نرود، و بکرانه وتر (رباط، زردپی، Tendon) و عصب و عضله و غشای آن برنیاید. و اندر زیر اکحل عصبی هست، احتیاط باید کرد و ربوده (باتردستی و چابکی) باید زد، و از درازنا (طول، درازا) باید زد از بهر آنکه بسیار باشد که اکحل در میان دو عصب باشد.

و باسلیق، از بهر آنکه در زیرش شریانست از موضع خویش یک سو باید برد و مورب باید زد تا از پهنا، از درازا نباید زد و اگر از درازا زنده باد گیرد (باد کند، متورم شود) و باشد که از هر دو جانب شریان باشد، دست از او بیاید داشت و رگی دیگر باید جست. و اندر بیشتر وقتها که باسلیق ببندند، باد گیرد، و نشان بر وی آن باشد که بر

رگ مانند عدس یا نخود یا بزرگتر ناهمواریها پدید آید، پس بیاید گشادن و به آهستگی مالیدن تا ناهمواری بشود (از بین برود) و دیگر ناهمواری ها پدید آید، پس بیاید گشادن و به آهستگی مالیدن تا ناهمواری بشود، و دیگر باره بیستن ، و اگر دیگر باره بادگیرد، دست از آن بیاید داشت (۳۱) ، و باسلیق ابطی باید زد و هر رگ دیگر که همچنین باد گیرد، نباید بست و نشاید. و باسلیق را اولیتر آنست که به پشت، نیش (۳۲) زنند چنانکه نیش حجامت زنند، تا سلامت باشد. و باسلیق ابطی را بسیار بیاید مالید و آب گرم برریختن بسیار، پس بیستن و بند بزرگ باید زد، و دست مفصود راست باید داشت، چنانکه زاویه بغل قائمه باشد، و رگ را به ابهام (انگشت ابهام، شست Thumb) فرو باید گرفت و نیش از بالا برگ فرو باید برد.

و فصد اسلیم، ساعد (Forearm) را بیاید بست و مورب باید زد یا از بالا، یعنی از درازنا، و دست اندر آب گرم باید نهاد تا خون چندانکه خواهد برود.

و رگ صافن، از بالا اشتالنگ (شتالنگ ، استخوان پاشنه یا Astragale) بیاید بست و گامی چند بیاید زدن، و گروهه ای (۳۳) از پنبه در زیر پای فرو فشارد تا رگ پدید آید. و آن اصل رگ، دو شاخ برخاستست از دو جانب. و اصل اندر میان هر دو است اصل را بیاید زدن.

و مابض را ساق بیاید بست، و ران نیز بیاید بست، و چندگام بیاید رفت، و چند بار فرو باید نشست و برخاست، تا رگ پدید آید.

و عرق النسا (۳۴) را دستاری بگیرند دراز، یک سر آن در ران مفصود ببندند و باقی بر ران و ساق او می پیچند (۳۵) و می بندند سخت تا به نزدیک شتالنگ ، و چند فرو نشیند و برخیزد و پای بر خستی نهد و فصاد بر پشت پای، میان "خنصر" و "بنصر" رگ را بجوید. اگر یافت از خطا ایمن شد ، و اگر نیابد از پس شتالنگ از جانب و خستی (۳۶) بجوید و نشاید (سایر نسخه ها: نشان) عرق النسا آنست که بر وی چند گره باشد و از درازا باید زد از بهرآنکه از دو جانب او عصب است. و هرگه که فصاد را خطائی افتد و سر نیش به غشا عصبی بازآید، اگر دست باشد یا پای، آماس گیرد و "کزاز" (Tetanos) تولد کند. پس همه تن به روغن بنفشه چرب باید کرد، یا روغن بادام و آب گشنیزتر (گشنیز Coriander) و صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا (۳۷) بر آماس ضماد کردن ، و اگر قوت بر جای بود از دست دیگر رگ باید زد ، یا رگ صافن بیاید زدن ، و اگر این خطا بر پای افتد از دست رگ باید زد، هم از آن جانب، و اگر جراحت، ریم چرک (Pus) کند، جراحت فراغ (سایر نسخه ها: فراخ) باید کرد، و رفادهایی باید نهاد، چنانکه ریم دفع کند. و اگر خطا از آنگونه افتد که تنگ (سایر نسخه ها: نیک) گشاده باشد و خون اندر پوست گرد آید و جایگاه رگ کبود شود، یا اثر آن زایل نشود، بدان دست هیچ کار نشاید کرد ، و هرگاه که کبودی، کمتر می شود و سلامت باشد و اگر کبود تر می شود و یا سیاه شود از دست دیگر رگ باید زد، یا رگ صافن باید زد ، و آن ضماد که بیشتر باد کرده آمدست بر نهادن. و هرگه که نشتر به شریان باز آید، در حال ، سر رگ بیاید گرفت و دارویی که آنرا لازوق (۳۸) خوانند، برنهادن و زیر آن رفاده بر نهادن و نیش محکم و دست بر بالشی بزرگ نهادن و بازوی و دست دیگر و پائی که برابر این دست مجروحست بیستن، تا خون بدین دست

مجروح، میل نکنند و اگر از بستن رنج رسد، نباید گشادن و بازبستن (۳۹).

صفت لازوق، بگیرند: دم الاخوین (خون سیاوشان Dragon's Blood) و انزروت (۴۰) و شب یمانی (۴۱) و قلقطار (زاگ زرد) و جلنار (معرب گلنار) و اقاکیا (*Falce Acacia*) آریانیور، *Commun Locst- Tree*، *> حییم*) و کندر و صبر (صبرزرد صبرالاصفر، *Aloes*) و از هر یکی یک درم سنگ، صمغ عربی دو درم سنگ، این همه را بکوبند و بپزند و به سفیده خایه مرغ بسرشند و آنرا با "وبر" (۴۳) خرگوش یا با "قز" (۴۴) پخته یا "خانه عنکبوت" (۴۵) پاکیزه بر جراحت و گرداگرد آن نهند و به بندند و ده روز باز نگشایند. بعد از ده روز برفق بگشایند، اگر خون ساکن نشده باشد باز ببندند و هر چند روزی می‌گشایند و باز می‌بندند، تا معلوم شود که جراحت بسته و محکم شده. و اندرین میان طبع مفسود نگاه باید داشت، تا نرم شود و به اعتدال باشد. و نشان رسیدن نیش به شریان آنست که حرکت خون بیرون آمدن حرکت با نظام باشد همچون حرکت نبض، و در حال، نبض ضعیف شدن گیرد، و خون شریان رقیق تر باشد و اشقر) (۴۶) باشد و اگر گوش بدو برند آواز خون بتوان شنید.

اما حجامت (۴۷)، کودکان و پیران را به جای فصد باشد. و بر هر عضوی که حجامت کنند آن عضو پاک شود و با خون حجامت از گوهر روح چیزی خرج نشود، و با خون فصد، بسیار خرج شود، و کودکان را تا از شیر باز نکنند بی ضرورتی سخت حجامت نکنند، و از پس آن تا ضرورت نباشد نشاید از بهر آنکه ضعیف شوند، و بر آن ضعف بمانند، و بزرگان را از پس شصت سال، حجامت نشاید کرد از بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه دارد.

و اولیتر آن بود که روز چهاردهم ماه و پانزدهم ماه باید فصد نکنند و حجامت نکنند (۴۸)، توقف کنند تا نور ماه، نقصان گیرد. و این روز شانزدهم و هفدهم باشد از بهر آنکه روز چهاردهم، ممتلی باشد از نور و اخلاط اندر تن حرکت کرده باشد و میل بجانب ظاهر کرده و رگها باریک و شاخ رگها (شاخه رگها) همه پر شده. و اندر وقت زیادتی نور ماه، خون نیک و صافی بیشتراند و خلط بد کمتر، و هرگاه که نور ماه نقصان گیرد، خون صافی باز گردیدن گیرد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد، به سبب آنکه، غلیظ تر باشد باز پس (واپس تر و عقب تر) ماند و بدان زودی که خون صافی باز گیرد، اخلاط باز نتواند گردید، بدین سبب با خون حجامت اندر نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید.

توضیحات:

۱ - در "مر"، "اندر استفراغ های دیگر" آمده است.

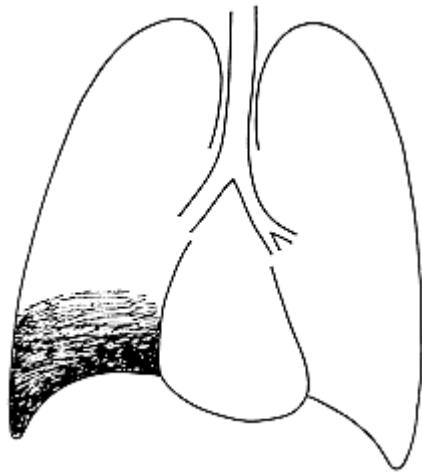
۲ - در حاشیه نسخه اساس کار، در این باب، یادداشت‌هایی آمده که به نظر می‌رسد از کاتبی است که به احتمال قوی طبیب بوده و قریب نه ونیم سطر در مورد شرائین می‌باشد.

۳ - در "مر": "قدری" .

۴ - در "کا" کلمه، امانی را اضافه دارد. امان: به معنای مهلت و فرصت، اطمینان و ایمنی آمده است.

۵ - در "مر": "دانست" *

۶ - شوصه درد شکم و بادی که در پهلوئی مردم پدید آید. و ورم درونی پهلو. اختلاج و جهندگی رگ (ناظم الاطباء) [، شوصه: باد که در پهلو نشیند مردم را (منتهی الارب) * باد که در پهلو افتد (مهذب الاسماء)، (اقرب الموارد) * قسمی ذات الجنب (Pleurisy) (یادداشت مولف) ورمی است که در حجاب اضلاع زیر دیافراگم (از اقرب الموارد) * ورم درونی پهلو (منتهی الارب) * ذات الجنب که ورم از داخل باشد. ورم در حجاب اضلاع از درون (یادداشت مولف) * شوصه و ذات الجنب در بیماری شبیه یکدیگر و از نظر علاج نیز یکی هستند و هر کدام دارای علامت های خاصی است *** (از تذکره داود ضریرانطاکی، ص ۱۷۹). شوصه، آماسی دردناک و گرم اندر عضلها اندرونین سینه (از ذخیره خوارزمشاهی) (تمام از لغت نامه دهخدا) در بحرالجمواهر شوصه را ورمی در حجاب (پرده ها) اضلاع (دنده ها) *** آورده است. خلاصه آنکه شوصه همان " برسام" است. برسام Inflammation of the diaphragm ورم حجاب دیافراگم (شلیمر) ، برسام، (ذات الجنب ، Pleurisy ، Diaphragmatis آریانپور) *



ذات الجنب ، پلورزی - Pleurisy

۷ - در "مر": "بگردد" *

۸ - میبه: ماخوذ از "می" به فارسی - داروئی که از به و شراب ترتیب دهند (ناظم الاطباء) *

۹ - در سایر نسخه ها، " افاویه" آمده است. افاویه: ادویه عطریه طیبیه بابویی که طیب، بیمار را بدان درمان کند *** (ترجمه الجواهر) ، افاویه: ادویه حاد و معطر مانند میخک و دارچین (ناظم الاطباء) * خاصه کلام عطریات است.

۱۰ - در " مر " ، " ماء اللحم " و در مج ۱)، " گوشت آب " آمده است. ماء اللحم: باصطلاح اطباء آبی باشد که بعضی داروها و گوشت حیوان در آن انداخته بطریق عرق کشند (آندراج) ۰ عرقی است که از گوشت ها گیرند (تحفه حکیم مومن) آبی که با قرع و انبیق از گوشت حاصل کنند نه آبی که از جوشانیدن گوشت در آب حاصل شود (یادداشت به خط مرحوم دهخدا) (تمام از لغت نامه دهخدا) ۰

۱۱ - نافه مشک: خریطه مشک (کیسه و جوال کوچک ۰۰۰ بگچه ۰۰۰ و کیف ۰۰ و جلد و تخمدان) (ناظم الاطباء) ۰ نافه: مشکدان (Bag of Musk آریانپور) ۰ این ماده خوشبو را عموماً از ناف آهو می گیرند و بهترین مشکها، مشک نافه آهوی " ختن " می باشد.

۱۲ - در " مر " و مج ۱)، " و دواء المسک اندر جلاب یا اندر شراب حل کنند ۰۰۰ " قبل از جمله بعدی آمده است.

۱۳ - دواء المسک یک نوع فادزهر Antidote بوده که مرکب از افسستین و صبر و ریوند چینی و زعفران و برزک و مشک و چند بیدستر و عسل می باشد. (فهرست تاریخ طب در ایران، ج ۲، صفحه ۶۹۲).

۱۴ - در " کا " پس از " نخستین " ، " از روز آنروز که رگ زنند و دیگر روز طعام کمتر و لطیفتر خورند. و چیزی خورند که صفرا بنشانند " آمده است.

۱۵ - در " مر " ، پس از کلمه " چیزی " ، " و چیزهای صفراوی نشاید خوردن و از پس قی و اسهال و جماع و بیخوابی و رنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس هیضه و از پس هیچ کاری که تن را گرم کند یا به سبب آن تحلیل افتد بسیار و مسام گشاده شود، رگ نشاید زدن " آمده است.

۱۶ - هیضه ۰۰۰ اسهال و قی با هم (اقرب الموارد) ، اسهال شدید توام با استفراغ در اثر سوءتغذیه بطور انفرادی در اشخاص عارض میشود و به صورت همه گیر در نمی آید (Sporadic Cholera) (وبای پائیزی، ثقل سرد (معین) ۰

۱۷ - لخلخه: بویهای آمیخته، خمیره خوش بوی، خمیره بوی (مقدمه الادب زمخسری، دانشگاه تهران، صفحه ۳۰۷). ایضا به " بحرالجواهر " رجوع شود.

لخلخه: بر وزن دغدغه، ترکیبی است از مواد خوشبو و عطرها مانند مشک و عنبر و کافور و لادن و عود که قدماً برای تقویت دماغ و بخور دادن آنها نافع میدانستند (خلاصه ای از برهان قاطع و ناظم الاطباء و معین و عمید) ۰ لخلخه سلیمانی: ثقل روغن و زعفران را گویند (معین) ۰

۱۸ - در حاشیه نسخه اساس، هفت سطر دستورهای طبی آورده شده که به ظن قوی از کاتب یا دستور دهنده

کتاب اضافه شده و مربوط به متن نمی باشد.

۱۹ - این سه " ورید" بیشتر از سایر وریدها در طب دیروزی جهت رگ زدن (خون گرفتن) مورد استعمال داشته، تا آنجا که به ادبیات کشور ما هم سرایت کرده است:

ای خواجه مبارک و بر بندگان شفیق	فریادرس که خون رهی ریخت جاثلیق
لختی ز خون بچه تا کم فرست از آنکه	هم بوی مشک دارد و هم گونه عقیق
تا ما بیاد خواجه دگر باره پرکنیم	ز خون تازه اکحل و قیفال و باسلیق

۲۰ - حبل الذراع: دو رگ دیگر حبل الذراع است و این رگ اندر بیشتری مردمان باسلیق است و اندر بعضی باسلیق با اکحل آمیخته میگردد و حبل الذراع آن است و بر زیر زندالاعلی نهاده است، نزدیک خرده دست است [میچ دست] و اگر چه میگویند که آن باسلیق است و اندر کتب چنین یاد کرده اند که منفعت فصد آن همچون منفعت فصد قیفال است و قیاس بر خلاف این واجب کند، مگر این اخلاف از خطای ناسخ افتاده است (ذخیره خوارزمشاهی) حبل الذراع: رگیست در ظاهر ساعد و آن از شاخه های قیفال است. رگیست در دست (دستوراللغه ادیب نطنزی) وریدی است که ممتد است از جانب انسی [طرف چپ هر چیز ۰۰۰ > بحرالجمهر] ساعد به سوی بالا و سپس از طرف وحشی [بیرونی > بحرالجمهر] آن امتداد یابد. عرق فی الید. (معجم البلدان) (تمام از لغت نامه دهخدا) *

۲۱ - اسیلیم: نام ورید کوچکی است مابین خنصر [انگشت کوچک دست Little Finger] و ینصر [انگشت چهارم دست انگشتی که انگشتی بدن گذارند Ring Finger] خلاصه ای از بحرالجمهر) *

اسیلیم: یکی از عروق سته دست " و اما عروق الیدین فسته، القیال [قیفال] و الاکحل و الباسلیق و حبل الذراع الوحشی و الاسیلیم و الابطی" (معالم القریه، ص ۱۶۲ و ۱۰۴ - نقل از لغت نامه دهخدا) - خلاصه و ترجمه سطور بالا آن است که: اسیلیم یکی از رگهای شش گانه دست است: اما رگهای دو دست شش عدد میباشند: قیفال و اکحل و باسلیق و حبل الذراع وحشی و اسیلیم و ابطی (۰ اسیلیم) Vena Salvatella از دهخدا) در بحرالجمهر "اسلم" آمده که توضیح داده "باسلیق بغلی" است.

۲۲ - باسلیق ابطی: ورید زیر بغل ۰ Axillary Vein ابط [به کسر الف و سکون باء و طاء] زیربغل که گاه از آن فصد کنند (ناظم الاطباء) *

۲۳ - در "کا": "مابض الرکبه [ورید زانو] External - Saphenous Vein Short - (شلیمر) ۰ مابض: محل اتصال عضد [بازو] به ساعد [بین مفصل آرنج و مفصل میچ] و ایضا باطن زانو [رکبه] [خلاصه ای از بحرالجمهر] ۰ مابض: باطن زانوی مردم ۰۰۰ (ناظم الاطباء): مابض ابطی، ورید زیر بغل است.

۲۴ - ورید عرق النسا ۰ Sciatic Vein کلمه عرق النسا (Sciatic) در فارسی و اصطلاحات خارجی عموماً به

عصب و بیماری " سیاتیک " آمده است. در حاشیه نسخه اساس در صفحه مربوط به رگهایی که باید فصد بعمل آید و ذکر انواع وریدها مطالبی اضافی دارد که معلوم میشود کاتب (که احتمالاً طبیب بوده) آورده است.

۲۵ - نسخه " کا" ، این کلمات را " و سینه را" اضافه دارد.

۲۶ - در " کا" ، پس از " خارش" ، " وابطی خلیفه (جانشین و بدل) اکحل است" آمده است.

۲۷ - معلوم شد که کتاب و نساخ در نوشتن کتاب سهو و خطاهایی و نظراتی شخصی داشته اند که بسیار روشن است. اما گاهی بر حسب ذوق افرادی که به کتاب و نساخ کتابی برای استنساخ سفارش می دادند، خودشان (سفارش دهندگان) نیز دخالت هایی ناروا در متن کتاب بر حسب ذوق خود، کم یا زیاد، روا می داشتند. در حاشیه کتاب چند سطر کوچک در باره حرکت عضلات و حس اعصاب و عمل آنها آمده است که از کاتب می باشد.

۲۸ - در بعضی نسخه ها، " مابض الرکبه" آمده است.

۲۹ - در " کا" ، پس از " عرق النساء" آمده: "در پس کعب [هر بند استخوان وشتالنگ Anklebone, Slinbone عظم کعب، (شلیمر)] راست بود یعنی کعب وحشی [بیرونی] و فصد " عرق النساء" ، و پس از " نزدیک است" ، " و صافن در پس کعب چپ بود یعنی کعب انسی [درونی] آمده است. شتالنگ و استخوان کعب و پاشنه و کف پا ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ، استخوان تاپ، استخوان شتالنگ (Astragalus احدوت) ، کعب: بجول، طاس، ته، قوزک Cube root (آریانپور) ، کعب: بند استخوان بندگاه پا و ساق، پاشنه پا، شتالنگ ۰۰۰ (عمید) ، انسی: ماخوذ از تازی، آن طرف از چیزی که نزدیکتر به شخص باشد (ناظم الاطباء) .

۳۰ - در " مر" و " کا" ، به ورید آمده است. ورید: اریب کج و معوج و منحرف (ناظم الاطباء) .

۳۱ - در حاشیه این دو سه صفحه، از باب دوازدهم، کاتب از خود (یا به اشاره دستور دهنده) یادداشتهایی آورده است. ایضا در " کا" چند جا اضافاتی دارد که معلوم می شود بعداً در چاپ آمده است (یا محتملاً از روی نسخه ای استنساخ شده است) .

۳۲ - نیش: نوک هر چیز سر تیز (مانند سوزن، نشتر، خنجر) ۰۰۰ (معین) . در اینجا بیشتر مقصود بیشتر (یا بیشتر Trocar, Lancet) است.

۳۳ - جروهق: گروهه درزی، گلوله ریسمان درزگر. جروهق معرب گروهه بندقه: سنگ کمان، گروهه (مقدمه الادب زمخشری انتشارات دانشگاه تهران شماره ۸۴۸ ، صفحات ۳۰۴ و ۳۲۳) ، بندق: گلوله گلین یا سنگی یا سربی و یاغیر آن ۰۰۰ جمع آن بنادق. بندقه: واحد بندق یک گلوله (گلین، سنگین ۰۰۰)(معین) ، بندقه: گلوله خرد و سنگ مدور (ناظم الاطباء) .

۳۴ - در " کا " آمده: " و عرق النساء و او پس کعب راست بود یعنی کعب وحشی [بیرونی] و فصد آن درد عرق النساء را سود دارد و زایل کند، طریق فصد وی آنست که دستاری ... " .

۳۵ - در " مر " : " و سخت می بندند " .

۳۶ - در سایر نسخه ها، " جانب وحشی یعنی جانب بیرونی " آمده است.

۳۷ - مامیثا: Common Field -Scabious شلیمر) ، مامیثا: نام رستنی که در آب بهم رسد و از داروهای قابض است و عصاره آنرا شیاف مامیثا نامند (ناظم الاطباء) .



مامیثا - Scabious

۳۸ - لازق: چسبنده ... (لغت نامه دهخدا) ، لازوق: مرهمی که تا به شدن جراحت چسبان باشد (منتهی الارب) ، لازق: سریش و بر داروئی اطلاق شود که بر روی جراحت گذارند تا بهبود یابد (ترجمه از بحرالخواهر) .

۳۹ - در حاشیه نسخه " مر " ، " و دست بر بالش بزرگ نهادن " آمده است.

۴۰ - انزروت کنجیده، کجول کرمانی، کحول فارسی انجروت معرب آن عنزروت، صمغ است سقزی برنگ سرخ، زرد یا سفید، طعم آن تلخ است و از درختی خاردار که برگهائی شبیه مورد دارد استخراج شود، عنزروت، انجروت، زنجیر، کنجده، کلک (معین) (Sarcolla آریانپور) ، درخت انزروت (Sarcolla Plant شلیمر) . در نسخه " مر " ، عنزورت آمده است.

۴۱ - شب یمانی (به فتح شین و شدباء) زاج، زاج سفید ... و انواع و اقسام دارد که یکی از آنها شب یمانی است ... (ترجمه سرالاسرار رازی) .

۴۲ - در " کا" ، کلمه " کتیرا" را اضافه دارد. کتیرا Gum Tragocanth (شلیمر) •

۴۳ - ویر (به فتح واو و باء) ، پشم شتر و خرگوش و مانند آن ... (معین) • در بعضی نسخه ها " ویر" آمده است.

۴۴ - قز (به فتح قاف): کج و ابریشم خام و بد قماش (ناظم الاطباء) •

۴۵ - مقصود تار عنکبوت (لعاب مترشح عنکبوت) است. کارتنه، کارتک (معین) •

۴۶ - اشقر ... هرچه دارای رنگ سرخ مایل به سفیدی باشد. (معین) ، الشقر: بمانند کتف لاله و شنگرف و مفرد آن شقره است (ترجمه از بحرالجمهر) •

۴۷ - حجامت واژه تازی است و آن چسبانیدن شاخ حجام (حجامت گر) به بدن آدمی (عموما بین دو کتف) و مکیدن هوای آن که در نتیجه موضع بر آمده و باد کرده و خون بدان محل متمایل می شد. نام دیگر حجامت بادکش است. پس از آنکه عمل بالا انجام می گرفت با نشتر (چاقو) خون از بدن بیمار (قسمتی که باد کرده بود) گرفته می شد. یا آنکه بعضی اوقات فقط بادکش ساده بعمل می آوردند، بدون خون گرفتن که این عمل را " بادکش" می گفتند. بادکش (Dry Cupping, Cupping آریانپور) • بادکش کردن مترادف با کوزه انداختن است. حجامت فرنگی Spring Scarificator (شلیمر) •



بادکش ، حجامت فرنگی Cupping

۴۸ - در باب خون گرفتن و حجامت قدما را عقاید مخصوص بوده که در کدام روز و در چه فصل از سال و چه موقع خون گرفته شود، یا حجامت به عمل آید. مطلب مهم آنکه عموماً اثر آفتاب و مهتاب و ایام ماه را در این دو موضوع بسیار معتبر می دانستند، چنانکه در متن کتاب آمده و اطباء نیز بدان عمل می کردند، هنوز مردمانی را در همین زمان می بینیم که در پشت آنها بین کتفین جای خراش تیغ دلاک دیده می شود. این عمل را بیشتر دلاکها انجام می دادند.